

## به کارگران ایران، بمناسبت اول ماه مه

کارگران ایران

به دنبال تجربه بلوک کمونیست، اینک، در تجربه دموکراسیهای غرب، گرایش همگانی از چپ به راست و از راست به راست افراطی را زیر چشم دارید. در تازه ترین انتخابات که انتخابات ریاست جمهوری فرانسه است، بسیاری از کارگران و افراد قشرهای «آسیب پذیر» جامعه که به لوپن، نامزد راست افراطی رأی داده اند. بیش از همه بر زحمتکشان است که بپرسند چرا چنین شده است؟ چرا حزب کمونیست فرانسه که چهار دهه پیش، از یک چهارم فرانسویها نمایندگی می کرد، در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، ۳/۲ در صد و راست افراطی که آن زمان، بزحمت ۱ درصد آراء را داشت، امروز حدود ۲۰ درصد آراء را بدست آورده است؟ با وجود تجربه بس مرگبار و ویرانگر نازیسم و فاشیسم و دیگر ایسمهای بیانگر زورمداری، چرا، از نو، زورمداری سر بر می آورد و بر آن می شود که از راه انتخابات آزاد، زمامدار بگردد؟

چرا فرانسه، فرانسه ای که خود را زاینده رود اندیشه می خواند اینک شوره زاری شده است که در آن خس «لوپنیسم» می روید؟ زیرا دهه هاست که غرب در بحران اندیشه است. افزون بر سه دهه است که تکرار می کنیم: بر مدار قدرت، هر اندیشه ای ممکن بود، ساخته شده است. بر این مدار، اندیشه نو ساخته شدنی نیست. سه دهه است تکرار می کنیم: اندیشه های راهنمایی هم که بعنوان بیانگرهای خواست زحمتکشان و آینده ای دیگر، پیشنهاد شده اند، همه بر مدار قدرت ساخته شده اند. غافل از اینکه،

۱ - قدرت هیچ نیست جز فرآورده رابطه میان مسلط و زیر سلطه. بنا بر این، اگر زحمتکشان، بجای آزاد شدن، جای قشرهای سلطه گر را بگیرند، همان رابطه سلطه گر - زیر سلطه را باز سازی می کنند. در این رابطه، کارگر همواره زیر سلطه است. آیا تجربه دنیای کمونیست جز این واقعیت را نشان داد؟ آیا کارگر روسی همچنان زیر سلطه و محروم نیست؟ و

۲ - «قهر انقلابی» نیز وجود ندارد. بنگرید و ببینید که جهت عمومی خشونت از چپ به راست و از راست به راست افراطی است. واقعیتی که از انقلاب بدین سو، در ایران شاهد بودید، جهان شمول است. دلایل آن نیز اینها هستند:

۳ - خشونت، در پیدایش، نیاز به مشروعیت دارد و مشروعیت را هم از حق می گیرد. حق نیز از آن کسی است که زحمت می کشد و ثمره کارش را زورمند می برد. اگر صاحب حق از آزادی و حقوق خود غافل نشود و خشونت زورگو را بزداید، بسا زورگو را نیز آزاد کرده است. وگرنه، زور پذیری، مایه مشروعیت بخشیدن قهر متقابل می شود. این همتن قهری است که در چپ پدید می آید و اگر در حد رهائی از سلطه نماند، به راست و راست افراطی جهت پیدا می کند. در حقیقت،

۴ - احقاق حق کارگر و زحمتکش به آزادی از روابط سلطه گر - زیر سلطه است. بنا بر این، نیاز به خشونت زدائی دارد. پس چرا مرامهای مدافع حقوق زحمتکشان، ستایشگر قدرت و خشونت شدند؟ این همان پرسشی است که اگر از آغاز، بعمل آمده بود، زحمتکشان قهر را از آن خود و آزادی را از آن «بورژواها» تصور نمی کردند. این همان پرسشی است که اگر از آغاز بعمل می آمد، زحمتکشان در می یافتند که تنها وقتی آزادی نیست و انسانها استعداد خلق اندیشه را بکار نمی اندازند، خلاء بوجود می آید و این خلاء را هیچ

چیز دیگر، جز زور و خشونت پر نمی‌کند. در جهان نا امن امروز که شوره زار اندیشه گشته‌است، خلاء را جز خشونت، هیچ چیز دیگری نمی‌تواند پر کند. و مدیریت خشونت را جز گرایشهای راست و راست افراطی نمی‌توانند تصدی کنند. و

۵ - بهای سنگین ابهام در تعریف آزادی و تعریف عدالت و تقدم عدالت اجتماعی بر آزادی را قشرهای زحمتکش پرداخته‌اند و می‌پردازند. این ابهام پرده‌ایست که زور پرستان، در پس آن، خویشتن را مخفی می‌کنند. افزون بر چهار دهه است هشدار می‌دهم زورپرست چپ وجود ندارد. هر زور پرستی به ضرورت راست افراطی است ولو چهره خود را سرخ کند. در حقیقت، زور پرستان، با دو فریفتاری، در معتاد کردن زحمتکشان به خشونت، کوشیده‌اند و هنوز نیز می‌کوشند: الف - عدالت با آزادی در تضاد است و ب - بورژوازی به آزادی تقدم می‌دهد زیرا عدالت اجتماعی به زیان منافع او است و از «قهر انقلابی طبقه کارگر» می‌ترسد. بنا بر این، از دید طبقه کارگر، عدالت اجتماعی می‌باید تقدم مطلق داشته باشد. اما چرا در تعریف آزادی که ساخته بورژوازی بود تردید نکردند؟ چرا بجای تصحیح غلط، منکر آزادی شدند؟ زیرا به قدرت اصالت می‌دادند و هنوز اصالت می‌دهند و برای بدست آوردن آن، به «نیروی اجتماعی» نیاز داشتند. غافل از اینکه

۶ - با اصالت بخشیدن به قدرت و قدرتمداری، باز سازی نظام اجتماعی بر مدار قدرت را دائمی می‌کنند. در این نظام، در همه جا و همه وقت، تبعیض بسود قدرت و به زیان کار بر قرار می‌شود. جز این نیز محال است. بنا بر این،

۷ - بازگشت تمایل راست افراطی، بعد از یک دوره ۶۰ ساله، در همه جا، تنها ناشی از شکست ایدئولوژیهای چپ نیست. بلکه ناتوانی از گشودن مدار بسته ایست که در آن، غرب موقعیت مسلط را دارد. جهانی شدن اقتصاد بستن مدار قدرت و زندانی کردن انسان و طبیعت در این مدار مرگ و ویرانگری است. از آنجا که اندیشه‌های سیاسی که بر مدار قدرت ساخته شده‌اند، این جریان را جبری می‌خواندند، استقلال ستیز شدند و استقلال را نیز «ارزشی بورژوائی» گردانند. بنا بر این، فضاهای باز اندیشه و عمل را به روی انسانها بستند و او را برده گوش به فرمان قدرت سرمایه گردانند. نتیجه اینکه امروز، تمایلهای چپ، از افراطی تا میانه رو، در بن بست کامل هستند. تا آن روز که نتوانند خویشتن را از بند اصالت قدرت آزاد کنند و تا زمانی که نتوانند آن تعریفها از آزادی و استقلال و عدالت را بپذیرند که از قدرت (= زور) خالی باشند، تا وقتی بیان سیاسی آنها، با تغییر دادن جای چند اسم و صفت، همان بیان سیاسی گروه بندیهای مسلط می‌شود، از بن بست رها نمی‌شوند و تغذیه کننده راست افراطی باقی می‌مانند. و

۸ - مسلطها شاید هیچگاه از خود نپرسند آیا آزادی و حقوق انسان، ذاتی حیات او و یا ساخته‌های ذهن انسان و ره آورد تحول او از «توحش» به «تمدن» هستند؟ اما زیر سلطه‌ها، بخصوص قشرهای زحمتکش می‌باید این پرسش را از خود بکنند. زیرا اگر آزادی و حقوق انسان دادنی و ستاندنی باشند، در جامعه انسانی، اگر نه تمامی انسانها، اکثریت قریب باتفاقی، همواره از آنها محروم خواهند ماند. چرا که قدرت از رعایت نشدن آزادی و حقوق انسان پدید می‌آید. از این رو، در هیچ تاریخ و در هیچ کشوری، قدرت مداران حقوق و آزادی انسان را رعایت نکرده‌اند. پس، نخست بر زحمتکشان است که این پرسش را بمیان نهند. اگر چنین کنند، روش بایسته را می‌یابند: به آزاد شدن، - که با خویشتن را انسان آزاد و حقوقمند دانستن آغاز می‌شود و پندار و گفتار و کردار را ترجمان آزادی و حقوق خود کردن واقعیت پیدا می‌کند - در سطح جامعه‌ها و در سطح جهان، مدارهای بسته را می‌گشایند. آزاد می‌شوند و آزاد می‌کنند:

۹ - انسان را موجود مادی تلقی کردن و بعد معنوی او را انکار کردن، غافل کردن انسان از آزادی است. در غرب امروز، بن بست کامل است. نه تنها ایدئولوژیهای دین ستیز و نیز طرز فکرهای لائیک، از حقوق معنوی انسان غافل هستند، بلکه دینها نیز در «بیان قدرت» از خود بیگانه شده‌اند. هر بار که در کشوری زمان انتخابات می‌شود، وعده‌ها، همه، به انسانهایی داده می‌شوند که گوئی مجموعه‌ای از نیازهای مادی هستند. در نتیجه، هیچ گروه سیاسی جرأت نمی‌کند حقیقت را همان که هست به رأی دهندگان بگوید.

بگوید: مدار بسته مصرف بیشتر - بی کاری کمتر، مدار بسته امنیت بیشتر آزادی کمتر، مدار بسته مصرف بیشتر آلودگی محیط زیست بیشتر، مدار بسته مصرف بیشتر فقر و خشونت افزون تر، مدار بسته مادیت بیشتر، فقر معنوی بیشتر، بحران اندیشه شدیدتر و مرگ و ویرانی فراگیر تر.

حقیقت اینست که انسان عصر جدید، نیاز به بیان آزادی دارد، بیانی که انسان را مجموعه‌ای از استعدادها و مجموعه‌ای از حقوق مادی و معنوی، انسانی بداند که بروی بی کران معنویت باز است. بدین قرار، بیش از هر زمان، زحمتکشان نیاز به دینی دارند که بیان آزادی باشد. چراکه

۱۰ - در هستی، تنها یک رابطه محدود کننده است و آن را نیز موجودهای زنده در مقام مسلط شدن بر یکدیگر برقرار می‌کنند. آن تنها رابطه، رابطه قوا است و بنا بر توضیحی که دادم، در این رابطه، زحمتکشان همواره زیر سلطه قرار می‌گیرند و استثمار می‌شوند. بنا بر این، آزادی، رها کردن انسان از این رابطه و این رها کردن، به گشودن افق او بروی معنویت بی کران میسر است. توجه به این واقعیت و حقیقت بود که آن دسته از جانبداران فلسفه مادی‌گری را که آزادی جوی بودند، بر آن داشت در پی روشی بروند که انسان را از مدار بسته مادیت برهد و به او امکان دهد جامعیت خود را باز یابد و آزاد شود.

۱۱ - همانطور که تجربه ما ایرانیان نشان می‌دهد و چنانکه تجربه مردم سالاریهای غرب نشان می‌دهد، به خود راه دادن زور پرست، شکل و رنگ او هر چه باشد، عامل تغذیه او شدن و روزگار سیاه زورمرداری را دراز کردن است. بنگرید که در غرب، از رهگذر بازیهای انتخاباتی، تمایلهای افراطی را وسیله اقلیت کردن اکثریتی و اکثریت کردن اقلیتی و یا وسیله کردن برای ترساندن، غولی را بیار آورده که نسل جوان را متوحش گردانده است. این نسل هنوز از مرگ آرمانهای انسانی بزرگ تسلی نجسته، به سوگ فردائی نشسته است که بازسازی دوران سیاه فاشیسم و نازیسم است.

حال آنکه اگر به جای بازی انتخاباتی، خلاء اندیشه پر می‌شد و در آزادی و حقوق انسان، راه حلهائی پیشنهاد می‌شدند که انسان‌ها را از مدارهای بسته به فضاهای باز معنوی گذر می‌دادند و قدرت باوران را به بیان آزادی می‌خواندند، جوانان همه امید و شوق و شور می‌شدند. در حقیقت، به بازی گرفتن زورمدارها، چه رسد به اتحاد با آنها، درجا قدرت را جانشین آزادی بمثابه هدف می‌کند و بلادرنگ ابتکار عمل را به زورمدارها می‌سپرد و بیرون رفتن از مدار بسته زورمرداری و استبداد را غیر ممکن می‌کند. بخصوص که

۱۲ - در همه جای جهان، اندیشه‌های راهنمائی که بر مدار قدرت ساخته شده‌اند، القاء می‌کنند که نیازهای مادی مقدم بر نیازهای معنوی هستند. بخصوص قشرهای زحمتکش این فریب را خورده‌اند که گویا نیاز به کار و امنیت و غذا و لباس و مسکن و درمان مقدم بر نیاز به آزادی هستند. و در همه جا، همگان می‌پندارند، نیازهای مادی مقدم بر نیازهای معنوی هستند. در میان مسلمانان ضرب المثل است که «شکم گرسنه ایمان ندارد». اما اگر کسی بداند آزادی چیست، حق چیست، از فریب رها می‌شود. چراکه در می‌یابد آزادی و حقوق انسان در خود او، ذاتی حیات او، هستند. اگر از آزادی خود غافل نشود، از آغاز جامع است و در جامعیت خود رشد می‌کند. اگر بداند، نیازها، خود به خود وجود ندارند. همواره بیانگر چیزی هستند. پس اگر بیانگر آزادی و حقوق او در جریان رشد نشوند، بیانگر بردگی او می‌گردند. بردگی قدرتی که انسانها با غافل شدن از آزادی و حقوق خویش و با برقرار کردن روابط قوا پدید می‌آورند.

## کارگران ایران

در غرب امروز بنگرید! دانش بدون بینش، بینشی ترجمان آزادی و گشاینده افق معنویت به روی انسان، بناگزی بر با فلسفه قدرت همراه می‌شود و بکار و برانگری می‌آید. آیا مرگباری و ویرانگری دانش و فن در مهار قدرت را از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب زمین نمی‌بینید؟ جنگ ۸ ساله را از یاد برده‌اید؟ جنایات ارتش شارون در فلسطین امروز را نمی‌بینید؟ آلودگی محیط زیست را نمی‌بینید؟ حاکمیت ماوراء ملی‌ها را - که جهانی کردن اقتصاد جز سلطه آنها بر نیروهای محرکه تمامی جهان نیست - نمی‌بینید؟ آیا

نمی‌بینید که علم جای بینش و بیان را نمی‌گیرد و اگر با بینش و بیان قدرت همراه شود، وسیله بهره‌کشی از زحمتکشان می‌شود؟

بر خیزید! برخیزید! نگذارید ستم بنیاد هستی را بر این جهان بسوزانند.  
بر خیزید! برخیزید! کار و زحمتکشان را بیان آزادی می‌باید، با آزاد کردن خویش از بیان قدرت، نظام زومداری را فرو ریزید.

بر خیزید! برخیزید! زوری که بر ضد شما بکار می‌رود، نیروئی است که از شما می‌ستانند. رهبری نیروی خویش را بدست‌گیرید و در آزاد کردن انسان و رها کردن طبیعت از مرگ بکار‌گیرید.  
بر خیزید! برخیزید! پیش از آنکه دیر شود، بخود آئید و آزادی را هدف و آزاد شدن را روش کنید. به اندیشه راهنمائی روی آورید که بیان آزادی است.

به آزادی، شادی و پیروزی بجوئید.